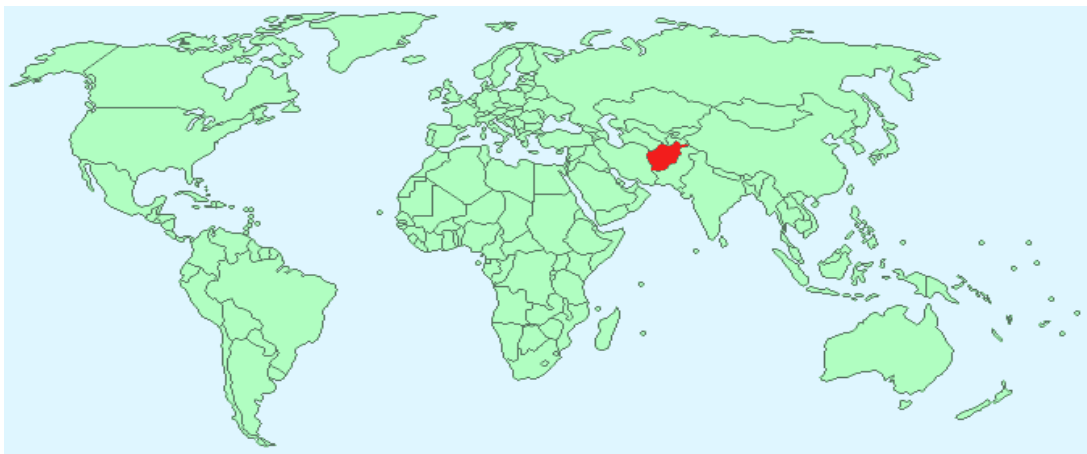


کشور ما کجاست؟؟؟

(استاد صباح)



- کشور ما جایی است که زورمندان تمامی داروندارکشور را به تاراج میبرند و کسی نیست که بپرسد ، چرا؟؟؟
- کشور ما جایی است که هجوم اندیشه های جفنگ و بازاری، ذهن و روان نسل جوان و روشنفکر را دستخوش تعارضات حادی ساخته اند اما کسی درین باره فکری هم نمی کند.
- کشور ما جایی است که در همه جای دنیا می گویند- تاریخ آینه ی است که انسان در آن تجارب، آگاهی، حقیقت و واقعیتهای بیشماری را می تواند مشاهده کند. اما درینجا نه تاریخی را حرمت می کنند و نه پابندی به تجارب و آگاهی وجود دارد.
- کشور ما جایی است که بیشترین فساد، رشوت ، حق تلفی ، زورگویی ، بی بندوباری ، یاهو گویی ، ناهمی ، بخود خواستن ، روزگزرانی ، امتیاز طلبی ، استفاده از نام مردم و... در قوایی مقننه آن بیداد می کند.
- کشور ما جایی است که خلاف گفته های ویلسون عمل می کنند ، ویلسون می گوید: هدف مابرقراری اصول صلح و عدالت و مقابله با خود خواهی زورمندان و غاصبین و برقراری شرایطی است که مردم آزاد باشند و از یک اقتدار و اختیار برخوردار باشند، اما در سرزمین ما زورمندان صلح ، عدالت و آزادی را در بند کشیدن مردم میدانند .
- کشور ما جایی است که اول از دواج می کنند بعد همدیگر را می شناسند.
- کشور ما جایی است که محروم و درگیرستیزهای نژادی و قومی و زبانی و فرهنگی و قربانی طمع کاری های قدرتهای جهانی و تحریکات توطئه آمیز منفعت طلبان منطقه بی واسیری چوروچپاول تفنگداران و زورمندان گردیده است ولی کسی نیست که ترحمی بحال ملت و مردم نماید.
- کشور ما جایی است که در آن قدرتهای مختلف و متعددی وجود دارد و هیچکس تابع هیچ قانون و مقرراتی نیست.
- کشور ما جایی است که بهشتش زیر پای مادرانی است که حقی از زندگی و فرزند و خانواده ندارند.
- کشور ما جایی است که درختها علل اصلی ترافیک اند و بریده می شوند تا موترها راحت تر برانند.

- کشور ما جایی است که کودکان زاده می شوند تا عقده های پدرها و مادرهایشان را درمان کنند.
- کشور ما جایی است که شوهرها انگشترالماس و کمر بند طلائی برای زنانشان می خردند اما حوصله پنج دقیقه قدم زدن را با همسران ندارند.
- کشور ما جایی است که برخلاف جاهای دیگر که متعقد اند- جنگ سرنوشت بشر نیست اما بخش قابل ملاحظه یی از تاریخ بشر را دربر گرفته است. کلمه یست که رنج انسان ها را یاد آور می شود و رویاها را می دزدد. اما اینجا عملاً جنگ جریان دارد و کسی بخاطر از بین بردن این پدیده شوم اقدامی و طندوستانه نمی نماید.
- کشور ما جایی است که با میلیاردها پول ، فقط چند متر جاده و چند میز و چوکی مکاتیب و چند ساختمان راسرمایداران میسازند و افتخارش را زمامداران به حساب خویش محاسبه می کنند.
- کشور ما جایی است که خنده نشان از بی خبری و بی سوادی دولت مردان است.
- کشور ما جایی است که نود پنج درصد مردمش زیر خط فقرند اما ده ها دستگاه تلویزیون سریال و فلم های خارجی را نمایش میدهند.
- کشور ما جایی است که گریه محترم و خنده محکوم است.
- کشور ما جایی است که وطن هرگز مفهومی ندارد و میروند در ترکیه ، دبی ، آسیای مرکزی ، مسکو ، اروپا و آمریکا... قصر و بلدنگ میخرند و تمام خانواده های دولتمردان در آنجا زندگی دارند و اطفال شان در بهترین مکاتیب کشورهای متذکره تحصیل می کنند و تابعیت آنجا میگیرند.
- کشور ما جایی است که هرگز آنچه را بلید نباید به دیگری بیاموزید.
- کشور ما جایی است که دوست داشتن و دوست انتخاب کردن دختران و پسران کاریست ناجایز ، احمقانه ، ابلهانه و ...
- کشور ما جایی است که در میدانهای هوایی و هنگام خداحافظی میتوانی برادرو پدر را ببوسی اما همسرت راهرگز نه...
- کشور ما جایی است که وقتی از دختر می پرسند می خواهید با این جوان زندگی کنید ؟ می گوید- نمی دانم هر چی که پدر و مادرم بگویند.
- کشور ما جایی است ، وقتی می خواهید ازدواج نماید حداقل باید پنجصد نفر را در عروسی دعوت کنید و غذایی مفصل و گران قیمت بدهید تا بی غیرت و بی همت نگویند.
- کشور ما جایی است که مردم پول و داروندارش را در کیسه تفنگداران و جنگ سالاران میریزند و دعا میکنند که خدا یا ازین فقر و تنگدستی نجاتم بده...
- کشور ما جایی است که به بیسوادان میگویند تحلیل گر و کارشناس .
- کشور ما جایی است که در آن جنگ سالار ، تفنگدار ، افراطی ، بنیادگرا ، دلال و دزد به مورخ ، شاعر ، باستان شناس ، انجنیر ، داکتر ، استاد و... فخر میفروشند.
- کشور ما جایی است که مردها مقدس و از زنده ها محترمترند.
- کشور ما جایی است که اشخاص تادرمقام اند از دولت دفاع می کنند و از کرسی که رفت به مخالف سرسخت دولت تبدیل میشوند.

- کشور ما جایی است که زمامداران تادرتند نه چشم بینادارند و نه گوش شنوا و زمانیکه از قدرت بزرکشیده شد راه های آبادی کشور و صلح و صفامیهن را آدرس میدهند.

- کشور ماجایی است که رسانه های درظاهر آزاد به ملت و دولت بدون هراس توهین می کنند .
 - کشور ماجایی است که تلویزیونهادر ظاهر شخصی اند ولی درحقیقت سخنگویی یک کشور خارجی اند.
 - کشور ماجایی است که راه های وسیعترینا کرده ایم اما تنگ نظرتر شده ایم؛ ساختمان های بلندتر ساخته ایم اما افق دید ما کوتاه تر شده است . تنها به زندگی، سال های عمرمان را افزوده ایم و نه زندگی را به سال های عمر ما؛ تا شرق و غرب دنیا رفته و برگشته ایم اما حاضر نیستیم برای یک هموطن از یک سوی جاده تا آن سوی جاده برویم.
 - کشور ماجایی است که به هر اندازه بی درویرانی کشور و بر بادی ملت سهم داشته باشید بیشترین قدرت را میگیرید.
 - کشور ماجایی است که تامل بیت المال و حق مردم را نخورید کسی به شما حرمت نمیگذارد.
 - کشور ما جایی است که به اتهام ، دروغ ، فتنه و شیطننت ملا و سید، انسانها را می کشند و می سوزانند.
 - کشور ماجایی است که قول نیچه- آدم های حقیر، انسانهای والا را دیوانه میپندارند . چرا که این انسانها سرشت نامعقول تری داشته و به سمت چیزهای استثنائی جذب میشوند- چیزهایی که هیچ جذابیتی برای بسیاری از مردم ندارند.
- خدایا این شهر چقدر به نظرم آشنا ست. پس شهر ما کجاست؟؟؟

گروپ (999) چیست؟؟؟



پادشاهی که بریک کشور بزرگ حکومت می کرد، باز هم از زندگی خود راضی نبود؛ اما خود نیز علت را نمی دانست. روزی پادشاه در کاخ امپراتوری قدم می زد. هنگامی که از آشپزخانه عبور می کرد، صدای ترانه ی را شنید. به دنبال صدا، پادشاه متوجه یک آشپز شد که در رویش سعادت و شادی دیده می شد. پادشاه بسیار تعجب کرد و از آشپز پرسید: 'چرا اینقدر خوش و خوشحال هستی؟' آشپز جواب داد: قربان، من فقط یک آشپز هستم، اما تلاش می کنم تا همسر و فرزندم را شاد کنم. ما در خانه ی کوچکی زندگی می کنیم و به اندازه ضرورت خوراک و پوشاک داریم. بدین سبب من راضی و خوشحال هستم.

پس از شنیدن سخن آشپز، پادشاه با وزیر در این مورد صحبت کرد.
وزیر به پادشاه گفت: قربان، این آشپز هنوز عضو گروه 999 نیست!
اگر او به این گروه نپیوندد، نشانگران است که مرد خوشبینی است.
پادشاه با تعجب پرسید: گروه 999 چیست؟ (دزدان تفنگدار که دم از دین میزنند)
نخست وزیر جواب داد: 'اگر می خواهید بدانید که گروه 999 چیست،
باید این کار را انجام دهید: یک خریطه 999 سکه طلا در مقابل درخانه آشپز بگذارید.
به زودی خواهید فهمید که گروه 999 چیست!

پادشاه بر اساس حرف های وزیر فرمان داد یک خریطه با 999 سکه طلا را در مقابل درخانه آشپز قرار دهند.
آشپز پس از انجام کارها به خانه بازگشت و در مقابل دروازه خریطه را دید. با تعجب آن را به اتاق برد و باز کرد.
با دیدن سکه های طلایی ابتدا متعجب شد و سپس از خوشی آشفته و شوریده گشت.
آشپز سکه های طلایی را روی میز گذاشت و آنها را شمرد. 999 سکه!
آشپز فکر کرد چرا 999 سکه است. بارها طلاها را شمرد؛ ولی واقعاً 999 سکه بود!
او تعجب کرد که چرا 999 سکه است و 1000 سکه نیست؟؟؟!
فکر کرد که یک سکه دیگر کجاست و شروع به جستجوی یک سکه کرد. اتاق ها و حتی حویلی را زیر و زبر کرد؛ اما
خسته و کوفته و ناامید شد. آشپز بسیار دل شکسته شد و تصمیم گرفت از فردا بسیار تلاش کند تا یک سکه طلایی دیگر
بدست آورد و ثروت خود را هرچه زودتر به هزار سکه طلا برساند.
تا دیر وقت کار کرد. به همین دلیل صبح روز بعد دیرتر از خواب بیدار شد و از همسر و فرزندش انتقاد کرد که چرا وی را
بیدار نکرده اند! آشپز دیگر مانند گذشته خوش و خوشحال نبود و آواز هم نمی خواند.
او فقط تا حد توان کار می کرد.

پادشاه نمی دانست که چرا این خریطه چنین بلایی بر سر آشپز آورده است و علت را از وزیر پرسید.
وزیر جواب داد: قربان، اکنون آشپز عضو گروه 999 شده است! (دزدان تفنگدار که دم از دین میزنند)
اعضای گروه 999 چنین افرادی هستند: آنان زیاد دارند اما راضی نیستند و باز هم دست به هر تلاشی میزنند که دارایی
و ثروت بیشتر از هر طریق ممکن بدست آورند و اگر به قیمت تباهی و بربادی وطن و مردم وطن نیز تمام شود.
« پس شما بگوید این گروه 999 کیست و در کدام کشور هستند؟؟؟ »

این وکیل در کدام کشور است؟؟؟



مسئولین جمعیت افغانی سره میاشت متوجه شدند که وکیل پولداری در شهر زندگی می‌کند و تا کنون حتی یک افغانی هم به سره میاشت کمک نکرده است. پس چند تن از مسوولین نزد او آمدند.

مسئول سره میاشت: وکیل صاحب ما در مورد شما تحقیق کردیم و متوجه شدیم که الحمدالله از درآمد و پیداپناه بسیار خوبی برخوردارید و کاروبار کشت ، تولید و قاچاق مواد مخدره تان چشمگیر و روز افزون است ، ولی تا کنون هیچ کمکی به خیریه نکرده‌اید. نمی‌خواهید در این امر خیر شرکت کنید؟

وکیل: آیا شما در تحقیقاتی که در مورد من کردید متوجه شدید... که مادرم بعد از یک بیماری طولانی سه ساله، هفته پیش درگذشت و در طول آن سه سال، حقوق تقاعدش کفاف مخارج تداوی اش را نمی‌کرد؟

مسئول سره میاشت : (با کمی شرمندگی) نه، نمی‌دانستم. خیلی تسلیت می‌گویم.

وکیل: آیا در تحقیقاتی که در مورد من کردید فهمیدید که برادرم در جنگ هردو پایش را از دست داده و دیگر نمی‌تواند کار کند و زن و ۵ فرزند دارد و سالهاست که خانه نشین است و نمی‌تواند از مخارج زندگیش برآید؟

مسئول سره میاشت : (با شرمندگی بیشتر) نه . نمی‌دانستم. چه مشکلی بزرگی... .

وکیل: آیا در تحقیقاتتان متوجه شدید که خواهرم سالهاست که در شفاخانه روانی است و چون بیمه نیست در تنگنای شدیدی برای تأمین مصارف درمانش قرار دارد؟.

مسئول سره میاشت که کاملاً شرمنده شده بود گفت: ببخشید. نمی‌دانستم بخدانمی دانستیم ... متأسفیم ...

وکیل: وقتی من به اینها یک افغانی کمک نکرده‌ام شما چطور و با کدام جرئت آمدید و میخواهید به جمعیت شما کمک کنم؟.

چه تصور باطلی ، راه تانرا بگیرید و بروید و پشت سرتانرا نبینید و زود زود...